

بسم الله الرحمن الرحيم

تنگه هرمز؛ کابوس راهبردی امریکا!

(ترجمه)

در سیاست بین‌الملل، مناطقی وجود دارند که اهمیت آن‌ها تنها با جغرافیا سنجیده نمی‌شود؛ بلکه میزان تأثیری که بر اقتصاد جهانی و توازن‌های نظامی می‌گذارند، جایگاه واقعی‌شان را تعیین می‌کند. تنگه هرمز در صدر این مناطق قرار دارد؛ گذرگاهی که در طول دهه‌ها به گرهگاهی راهبردی تبدیل شده و توانایی قدرت‌های بزرگ را برای تحمیل اراده‌شان بدون لغزش به سوی رویارویی مستقیم و گسترده به آزمون می‌کشد. در همین چهارچوب، ترامپ، رئیس‌جمهور امریکا، در برابر معادله‌ای پیچیده قرار گرفته است؛ زیرا نه می‌تواند جنگ را تا پایان‌های نامعلوم و غیرقابل محاسبه پیش ببرد و نه قادر است تنش‌ها را آن گونه که می‌خواهد پایان دهد، بدون آن‌که بهای سیاسی یا راهبردی سنگینی بپردازد.

در همین نقطه است که بحران تصمیم‌گیری امریکا در خاورمیانه به‌گونه‌ای آشکار خود را نشان می‌دهد. سیاست خارجی ترامپ بر اصل «فشار حداکثری» بنا شده بود؛ اصلی که بر استفاده از قدرت اقتصادی و نظامی برای تحمیل امتیازگیری و وادار ساختن طرف مقابل به عقب‌نشینی استوار است. اما منطقه خلیج، به ویژه پرونده تنگه هرمز، میدان ساده‌ای نیست که تنها با منطق نمایش سیاسی و قدرت‌نمایی مهار شود؛ زیرا هرگونه تشدید گسترده تنش در این منطقه، در ذات خود تهدیدی مستقیم برای بازارهای جهانی انرژی به همراه دارد و اقتصاد بین‌المللی را در برابر احتمال بی‌ثباتی‌های خطرناک قرار می‌دهد. جنگ در این منطقه صرفاً یک گزینه نظامی خالص نیست؛ بلکه تصمیمی است که منافع نفتی، محاسبات متحدان و فشارهای داخلی امریکا همگی در آن در هم تنیده‌اند.

امریکا به خوبی می‌داند که ورود به یک رویارویی طولانی‌مدت، می‌تواند آن را از نگاه سیاسی و اقتصادی فرسوده سازد؛ به ویژه در شرایطی که افکار عمومی امریکا از جنگ‌ها و بحران‌های خارجی خسته و بی‌میل شده است. در مقابل، عقب‌نشینی یا پذیرفتن توافقی‌هایی که اهداف اعلام شده را تأمین نکند نیز ممکن است حکومت امریکا را در چهره طرفی ناتوان از تحمیل شروط خود نشان دهد. در اینجا می‌توان گفت که بن‌بست ترامپ تنها به ماهیت رقابتی مربوط نمی‌شود، بلکه ریشه در ماهیت خود منطقه نیز دارد. تنگه هرمز صرفاً یک گذرگاه آبی نیست؛ بلکه اهرم فشار بین‌المللی‌ای است که توانایی آن را دارد هر رویارویی محدود را به بحرانی جهانی تبدیل کند.

از همین‌رو، تصمیم امریکا میان دو گزینه دشوار و پرهزینه گرفتار مانده است: یا تشدید تنش؛ گزینه‌ای که ممکن است سراسر منطقه را به سوی انفجار سوق دهد و یا کاهش تنش؛ مسیری که می‌تواند به عنوان عقب‌نشینی از گفت‌وگو قدرت و نمایش ضعف تعبیر گردد. در نهایت، بحران هرمز یک حقیقت ثابت در سیاست بین‌الملل را آشکار می‌سازد؛ و آن این‌که قدرت نظامی، هر اندازه هم بزرگ باشد، همیشه برای پایان‌دادن به منازعات کافی نیست؛ به ویژه زمانی که جغرافیا با اقتصاد گره بخورد و محاسبات منطقه‌ای و جهانی به شدت پیچیده گردد.

در میان این تحولات پرشتاب، حقیقتی آشکار می‌شود که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و آن این‌که گذرگاه‌های آبی‌ای که در قلب سرزمین‌های اسلامی قرار دارند، صرفاً مرزهای جغرافیایی یا مسیرهایی برای عبور کشتی‌ها نیستند، بلکه ثروت عظیم و راهبردی‌اند که الله سبحانه و تعالی به این امت عطا کرده است.

از تنگه هرمز تا باب‌المندب، و از کانال سوئز تا تنگه ملاکا و دیگر گذرگاه‌های حیاتی، مسلمانان همواره کلیدهای تجارت جهانی و مسیرهای انرژی را در اختیار داشته‌اند؛ اما تا امروز نتوانسته‌اند این نعمت بزرگ را به نیرویی واحد در عرصه اقتصاد و سیاست تبدیل کنند؛ نیرویی که در خدمت ملت‌هایشان قرار گیرد و استقلال و عزت آنان را حفظ نماید. قدرت‌های بزرگ از مدت‌ها پیش به اهمیت این گذرگاه‌ها پی برده‌اند؛ اما تا زمانی‌که دولت‌های منطقه درک نکنند که امنیت این مسیرهای حیاتی و وحدت اقتصادی پیرامون آن‌ها، اساس هرگونه نهضت و پیشرفت واقعی را تشکیل می‌دهد، ثروت‌های

شان همچنان در معرض غارت و فرسایش باقی خواهد ماند و تصمیم‌های سیاسی و اقتصادی‌شان نیز همواره به منافع دیگران گره خواهد خورد.

این گذرگاه‌ها آن‌گونه که برخی القا می‌کنند، بار و معضل سیاسی نیستند؛ بلکه فرصت تاریخی برای ساختن یک قدرت بزرگ اقتصادی در سطح جهان به شمار می‌روند؛ مشروط بر آن‌که مسلمانان بتوانند از آن‌ها به گونه‌ای درست و آگاهانه بهره برداری کنند تا عزت و کرامت از دست رفته‌ی خویش را دوباره به دست آورند.

نویسنده: مؤنس حمید

مترجم: پارسا امیدی